

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله تعالى على سيدنا و نبينا ابوالقاسم محمد و على آله
الطيبين الطاهرين المعصومين لا سيما بقية الله فى الارضين ارواحنا فداه و عجل الله
تعالى فرجه الشريف و لعنة الله على اعدائهم اجمعين.

الحمد لله الذى جعلنا من المتكسكين بولاية على بن ابى طالب و الائمة المعصومين عليهم
السلام.

اين روز مبارك غدير را خدمت همى شيعيان و مواليان اهل بيت عليهم السلام و قبل از
آن‌ها خدمت حضرت بقية الله الاعظم ارواحنا فداه و حضرت معصومه عليها السلام تبرک
عرض مى‌کنم. و اميدواريم که همى ما جزو شيعيان و مواليان راستين مولا اميرالمؤمنين
سلام الله عليه و اولاد طاهرينش بوده باشيم و در راه احياى ولايت ان شاء الله از هيچ
کوششى دریغ نورزيم. اين صلوات خاصه‌ى آن وجود مبارک را خدمت‌شان تقديم مى‌کنيم.

بسم الله الرحمن الرحيم

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى بْنِ أَبِي طَالِبٍ أَخِي نَبِيِّكَ وَ وَلِيِّهِ وَ وَصِيِّهِ وَ وَزِيرِهِ وَ
مُسْتَوْدَعِ عِلْمِهِ وَ مَوْضِعِ سِرِّهِ وَ بَابِ حِكْمَتِهِ وَ النَّاطِقِ بِحُجَّتِهِ وَ الدَّاعِي إِلَى شَرِيعَتِهِ وَ
خَلِيقَتِهِ فِي أُمَّتِهِ وَ مُفَرِّجِ الْكُرُوبِ عَنْ وَجْهِهِ وَ قَاصِمِ الْكَفَرَةِ وَ مُرْغِمِ الْفَجَرَةِ الَّذِي جَعَلَتْهُ
مِنْ نَبِيِّكَ بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ وَ انصُرْ مَنْ نَصَرَهُ وَ
اخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ وَ الْعَنِ مَنْ تَصَبَّ لَهُ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ وَ صَلِّ عَلَيْهِ أَفْضَلَ مَا صَلَّيْتَ
عَلَى أَحَدٍ مِنْ أَوْصِيَاءِ أَنْبِيَائِكَ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ.

اللهم صل على محمد و آل محمد و عجل فرجهم.

س: ...

ج: حالا اين جور مباحث، مباحث اصولی هست البته، ديگر در فقه به عنوان اول موضوعه
از آن استفاده مى‌شود. و الا ديگر بخواهيم بحث‌هاى اصولی را در اين جا مطرح كنيم پس
حجيت خبر واحد هم اين جا ممكن است كسى سؤال داشته باشد كه به چه دليل حجيت
خبر واحد؟ اين ها اصول موضوعه است كه در اصول بايد تنقيح بشوند. اما خلاصه
مطلب، اين كه آخرى مى‌فرمايد شايد اين چنين بوده شايد هم آن چنان بوده پس بنا بر اين
حرف بر سر اين است كه آيا در چنين موارد اصالة عدم القرينة جارى مى‌شود با اين كه

یک احتمال معتد به قوی است چون در تمام فتاوا، سلف و خلف، می‌بینیم کسی این شرط را نکرده و همه معمول فقها که کلماتشان به دست ما رسیده خلفاً و سلفاً، یعنی شیخ مفید و آن طبقه‌های بالا و بعدی‌ها، همه می‌بینیم گفتند کسی نگفته یکی از شرایط وجوب امر به معروف این است که شخص آمر عادل باشد. یا شخص ناهی از منکر باید عادل باشد. این یک فتوای غریبی است که به بعض علما که نام آن بعض علما هم حتی برده نشده گفته‌اند. پس معلوم می‌شود که احتمال این که شهرت حتی در آن ازمنه‌ی سابقه بر این بوده این یک احتمال بسیار معتد به است، این یک احتمال نیشقولی مثلاً یک در میلیون یک در هزار اینجوری نیست، نه یک احتمال خیلی متوفری است که وجود دارد. پس بنابراین آن سؤال آخر این چنین است.

اما این که می‌فرمایید که آیا در قرآن شریف هم این جور هست؟ و می‌فرمایید مخاطب روایات اشخاص خاصه هستند ولی مخاطب قرآن شریف، عامه‌ی ناس الی یوم القيامة هستند. اما باز این جهت هست که گفته می‌شود که قرآن شریف هم به ارتکازات زمان خودش که در ذهن تمام افراد یک مرتکز خاصی وجود دارد. اشکالی ندارد که اعتماد کند در تقیید و در بیان مطلب بر آن چه که در اذهان نوع مخاطبین آن زمان وجود دارد می‌شود ... فلذا است بعضی‌ها که می‌خواهند از قرآن استفاده بکنند باید این جهات را هم به آن متوجه باشند این جهات را هم به آن توجه بکنند. برای این که آیا در آن طرف چنین چیزی بوده نبوده؟ این‌ها را باید به آن توجه بکنند.

س: ...

ج: نه همه‌ی زمان‌ها لازم نیست. همان زمان. بله.

س: ...

ج: خصوصیت آن این است که آن‌ها مخاطب اولی هستند دارند با آن‌ها حرف می‌زنند ولو این که این کلام، دیگران هم می‌خواهند خصوصیت این است فلذا است که واژه‌هایی که در قرآن شریف استعمال شده، این به حسب آن معانی حقیقه‌ای است که آن زمان دارد و الا تطوّر در لغت هست ممکن است یک واژه‌ای الان یک معنای دیگری بدهد یا اصلاً آن معنا محجور شده «كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ» (یس، 39) الان از هر عربی پرسی شاید نمی‌داند که عُرْجون یعنی چه؟ بعضی واژه‌ها که در قرآن شریف هست این واژه‌ها الان در عرب متروک است محجور است تطوّر در لغت پیدا شده حالا که هزار و اندی گذشته، حالا ده هزار سال بگذرد، صد هزار سال بگذرد ما نمی‌دانیم که قیامت کی هست. حالا این تا قیامت هم، این‌ها باید فلذا موازین لغت را باید در آن زمان که قرآن شریف نازل شده است این واژه‌ها چه معنایی داشته نه امروز چه معنایی دارد. امروز چه معنایی دارد نمی‌تواند، همین‌جور قرائن حافّه هم همین‌جور است. آن روز چه قرائن حافه‌ای وجود داشته است. چه قرائنی بوده که می‌شده است بر آن‌ها تکیه کرد. این هم یک سؤال شما بوده که فی الجمله جواب آن این است. یک سؤال دیگری هم داشتید؟

س: ...

ج: بله امکان تطبیق در این جا دارد دیگر. چرا؟

س: ...

ج: بله، مثل چی؟ خود معصومین سلام الله عليهم می‌دیدند که امام علی علیه السلام می‌آید توی مسجد که می‌شناسند این افراد را، اکثر آن‌ها آدم‌هایی هستند که عادل نیستند می‌گفت چرا امر به معروف نمی‌کنید؟ چرا نهی از منکر نمی‌کنید؟ همه‌ی این‌ها را دارند می‌بینند بابا به چه کسانی دارد خطاب می‌کند آن وقت سؤال بکند امیرالمؤمنین آیا شرط آن عدالت هست یا نه؟ می‌گوید اگر شرط آن عدالت بود به شماها نمی‌گفتم. مثل این که به مردها خطاب بکند چرا غسل حیض نمی‌کنید؟ به مرد که نمی‌شود چنین خطابی کرد. پس بنابراین خود این که می‌بینیم که به کسانی خطاب می‌فرمایند یا مؤاخذه می‌فرمایند که چرا نکردی؟ چرا آن‌جا دیدی؟ آن روایاتی خواندیم که حضرت سلام الله علیه فرمود که: «من أَخَذَ الْبِرِّ مِنْكُمْ عَنِ السَّقِيمِ» آن خودش می‌بیند بابا معلوم که این اهل گناه هم هست و حضرت هم می‌دانند یک گناهی دارد دارد به او می‌فرماید. پس این مجموعه این احتمال را انسان می‌دهد که بله پس این شرط نبوده واضح است که این‌ها شرط نیست. اتفاقاً این‌جا از جاهایی است که جهات این که بفهمیم که شرط نیست این‌جا متوقّرتر از خیلی جاها هست. بله آقا؟

س: ...

ج: نه فعلاً شرط وجوب را داریم می‌گوییم.

بحث ما در اجوبه‌ی اجمالی بود بر این استدلالی که مشرطین به عدالت فرموده بودند. چند جواب اجمالی داده شد آخرین جواب اجمالی این هست که ما می‌پذیریم که آن آیات و آن روایات، این‌ها بله دلالت بدوی آن‌ها بر اشتراط است اما در مقابل آن، آن اطلاقات عِدیده‌ی متوقّره هست که به حسب اطلاق دلالت می‌کند بر عدم اشتراط، حالا اگر ما نگوییم آن راه‌های قبلی را نگوییم، نگوییم این اطلاقات منجر به نصوصیت می‌شود و از باب تقدیم نص بر ظاهر بخواهیم حل بکنیم مسئله را، یا نگوییم تراکم اطلاقات موجب اظهاریت می‌شود که از راه تقدیم اظهر بر ظاهر بخواهیم حل بکنیم و بگوییم در این موارد این‌ها ابای از تخصیص پیدا می‌کنند. ابا پیدا کردند پس بنابراین این طرف روایات و ادله، آیات و ادله‌ای داریم که می‌گوید شرط است. این می‌گوید شرط نیست این هم نمی‌تواند آن را تقیید کند یا تخصیص بزند. در نتیجه چه می‌شوند؟ این دو طایفه با هم تعارض می‌کنند اگر جمع عرفی داشت جمع عرفی‌ها را گذشتیم حالا فرض کنیم که جمع عرفی ندارد دیگر بالاتر از این نیست دیگر؟ آخرین فرضیه را فرض می‌کنیم که این‌ها تعارض می‌کنند جمع عرفی هم ندارند حالا که جمع عرفی ندارند تعارضاً تساقطاً این‌جا؟ یا راه حل داریم اخبار علاج داریم؟ آخرین راه حل این است که ما به اخبار علاج مراجعه می‌کنیم. «خُذْ يَمَّا اشْتَهَرَ بَيْنَ أَصْحَابِكَ وَ دَعِ الشَّاذَّ الْثَّأِرَ» بنابر مسلک کسی که می‌گوید ما اشتهر، یعنی ما اشتهر فتواً، اگر بگوییم ما اشتهر فتواً، او را اخذ کن؟ خب آن که مشهور به آن فتوا داده سلف و خلف چه هست؟ عدم اشتراط است پس این موجب تقدیم اطلاقات می‌شود اگر هم بگوییم «خُذْ يَمَّا اشْتَهَرَ بَيْنَ أَصْحَابِكَ» هم شهرت فتوایی را می‌گیرد هم شهرت روایی را می‌گیرد باز در این‌جا اگر ما قائل باشیم که واقعاً آن اطلاقات انبوه است و آن اشکال صغروی را نکنیم. اگر بگوییم واقعاً اطلاقات انبوه است ما اشتهر بین اصحابنا، این می‌شود این ده‌ها روایت دارد مطلق است حالا یک روایاتی هم این طرف قرار دارد منتها این راه حل علاوه بر این که باید صغرای آن را بپذیریم که اگر می‌خواهیم شهرت روایی درست کنیم واقعاً بگوییم این روایات بیش‌تر این‌ها است و ما قبلاً مناقشه کردیم گفتیم روایات مطلقه که واقعاً مطلق باشد این زیاد نیستند شاید به اندازه‌ی انگشتان یک دست فراتر نباشند این هم اگر ما قبول بکنیم که واقعاً این، چون

بقیه را گفتیم که در مقام مدح و ستایش و ترغیب به کسی است که امر به معروف و نهی از منکر می‌کند در مقام این که شرایط امر به معروف و نهی از منکر چه هست؟ نیست، دارد ترغیب و تشویق می‌کند یا مدح و تمجید می‌کند از کسی که آن امر به معروفی که گفته شده دارای چه شرایطی است یا چه خصوصیتی است را انجام بدهد. مثل روایاتی که مدح می‌کند کسی را که نماز می‌خواند روزه می‌گیرد این‌ها که در مقام شرایط نماز و روزه نیستند دارد تشویق می‌کند و ترغیب می‌کند به کسانی که آن نماز و روزه‌ی مشروع را با خصوصیات آن انجام می‌دهند پس این‌ها اطلاق ندارند نمی‌شود به اطلاق این‌ها تمسک کرد آن‌هایی که واقعاً در مقام بیان باشند و شرایط و خصوصیات را در نظر گرفته باشند این‌ها کم هستند علاوه بر این باید ببینیم آیا ادله‌ی علاج در جایی که یک طرف آن قرآن شریف باشد در طرف دیگر آن روایات باشد یا هر دو طرف آن قرآن شریف باشد بنابراین که ما از بعض آیات اطلاق استفاده کنیم ادله‌ی امر به معروف که در آیات است و یک طرف دارد اشتراط را استفاده می‌کنیم آیا آن ادله‌ی علاج در جایی که یک طرف روایات، یک طرف آیات، یا هر دو طرف آیات مبارکات باشد آیا می‌آید یا نمی‌آید؟ این هم بحث چون اصولی است که ظاهر امر این است که ادله‌ی علاج در مواردی که یک طرف آیات باشد یک طرف روایات باشد نمی‌آید. چون آن روایات دارد یحییٰ خبرانِ عدلان کذا از شما، آن‌ها ندارد که قرآن هیچ یک از آن روایات علاج این فرض در آن نشده که آیات و روایات، یا آیات با یکدیگر معارضه اگر کردند باید چه کنیم؟ بنابراین آن ادله نمی‌آید مگر کسی مثل شیخ اعظم قدس سره که از ادله‌ی علاج تعدی فرموده و از آن‌ها این‌طور استنباط فرموده است که کُلُّ مَا يَقَرُّبُ النَّصَّ إِلَى الْوَاقِعِ را می‌خواهد بفرماید. این‌ها از باب مثال است که زده شده می‌خواهد بگوید اگر دو تا دلیل تعارض کردند آن چیزهایی که یکی از آن‌ها را نزدیک‌تر است به واقع می‌کند اگر در یکی از آن‌ها متوقّف بود در دیگری نبود آن مقدم می‌شود فلذا از مرجّحات منصوصه ایشان تعدی فرموده به غیر منصوصه. اگر ما این کار را بکنیم بگوییم بله ما از مرجّحات منصوصه می‌توانیم تعدی بکنیم و حتی از موضوع آن که موضوع مطلق الدلیل است نه خصوص روایات، مطلق الدلیل، اگر کسی این جور استظهاری بتواند از ادله‌ی علاج بکند خب این‌جا باز می‌تواند از این راه هم برود و الا فلا، این‌ها دیگر احتیاج دارد به بحث‌های اصولی، ببینید اصول در تار و پود فقه، این‌ها مؤثّر است ولو انسان‌هی نام نمی‌برد نمی‌گوید این مسئله، مسئله‌ی اصولی هست اما در واقع اگر دقت بکنید تمام این‌ها مسائل اصولی است. و کسی که خیال بکند که فقه بدون اصول قابل پیاده شده هست این خیال باطلی است. پس این ادله‌ی اجمالی‌ه شد که در نتیجه این شد که ادله‌ی اجمالی بعض آن لایس به و لکن تمام آن‌ها محل اشکال است.

و اما حالا یکی از برادران هم این‌جا سه تا نکته بیان فرمودند من الان وقت مطالعه کردن و این که آیا چه فرمودند الان ندارم ان شاء الله بعد مطالعه می‌کنم.

و اما جواب‌های تفصیلی، در جواب‌های تفصیلی این است که ما تک تک آن ادله‌ای که آن‌ها به آن تمسک کردند قائلین به اشتراط، باید مورد کلام و بحث قرار بدهیم و ببینیم آیا واقعاً مقتضی برای استدلال در آن‌ها از نظر سند و دلالت وجود دارد یا وجود ندارد. اما آیه‌ی اولایی که مستدل به آن استدلال فرمود آیه‌ی شریفه‌ی 44 سوره‌ی بقره، اعوذ بالله من الشیطان الرجیم «أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَ تَنْهَوْنَ أَنْفُسَكُمْ» تقریب استدلال که گذشت به این آیه‌ی شریفه، جوابی که داده شده که این جواب را معمول مجیین، این جواب را دادند خود مرحوم شیخ بهائی و بعد صاحب جواهر قدس سره، این جور جواب دادند فرمودند که مصبّ نهی در این آیه‌ی شریفه، نسیان انفس است این را دارد ملامت می‌کند که چرا خودتان را فراموش کردید؟ ملامت این نیست که چرا امر به معروف و نهی از منکر

می‌کنید؟ تا شما استفاده کنید از آن به این که کسی که خودش عامل نیست عادل نیست نباید امر به معروف و نهی از منکر بکند یا واجب نیست بر او، بنابراین آنچه که در این آیهی شریفه مورد ملامت و انکار است نشان نفس است نه این که چرا امر به معروف و نهی از منکر می‌کنید آن مورد توجه آیهی شریف نیست. و به عبارت آخری یک کسی نفس را فراموش کرده در اثر این که اصلاً توجه ندارد به مصالح نفس، به واجبات، به محرمات، اصلاً به این‌ها توجه ندارد مُنغمَر در یک مسائل دیگری است به طور کلی، این ملامت دارد اما یک عذر معمولی هم می‌شود برای آن تراشید، این اصلاً حواسش نیست اما کسی که امر می‌کند نهی می‌کند معلوم می‌شود که شناخت دارد مصالح را می‌شناسد توجه دارد غفلت هم حتی ندارد حتی غفلت، آن غفلت دارد ولو آن غفلت عذر نیست برای او، ولی بالاخره غفلت دارد اما کسی که امر و نهی می‌کند غفلت ندارد می‌شناسد فعل واجب را، می‌شناسد فعل حرام را، فلذا به دیگران می‌گوید نکنید یا بکنید آن وقت این آدم خودش را فراموش بکند به خودش توجه نداشته باشد این اشبه است حالش و اقیح است حالش از آن که اصلاً توجه ندارد از این جهت این‌جا خدای متعال این موضوع را بخصوص چون امرش شدیدتر است مطرح فرموده و انکار فرموده ملامت فرموده نکوهش فرموده پس نظر آیهی شریف به اشتراط وجوب و این که کسی که عادل نیست ما از آن نمی‌خواهیم امر به معروف و نهی از منکر کردن را، این مفاد این آیهی شریف نیست. بلکه این است که عرض شد. این فرمایش علمین و غیر این دو بزرگوار از فقهایی که جواب دادند.

این فرمایش مورد تأمل هست به این که درست است آن مسئلهی نسیان این آدم‌ها اشبه و اقیح است ولی آیا باز مصبّ نهی و مصبّ انکار در این آیهی شریف نسیان است؟ یا نه، امر کردن کسی است که خودش را فراموش می‌کند و عادل نیست؟ تفاوت است بین این که گفته بشود *أَنْفُسُكُمْ* و *تَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ*، یعنی آن جملهی بعد را، آن را تلو سؤال قرار بدهیم بگویم آیا خودتان را فراموش می‌کنید و حال این که به مردم می‌گویید؟ یا نه آن که تلو سؤال قرار می‌دهیم این است که *أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ*، و حال این که خودتان را فراموش می‌کنید این که کدام را بعد از ادات سؤال قرار بدهیم و تلو ادات سؤال قرار بدهیم معنا را متفاوت می‌کند که مورد سؤال کدام است؟ مورد سؤال این است که دارد بازخواست می‌کند می‌گوید مردم را امر می‌کنید و حال این که، حالا یک مثال برای این که واضح‌تر از این‌جا باشد مثلاً کسی به کسی می‌گوید *أَتَتَفَقُّونَ أَمْوَالَكُمْ* و اولادکم جائعون؟ این را چه از آن می‌فهمیم؟ *أَتَتَفَقُّونَ أَمْوَالَكُمْ* و اولادک جائعون؟ این‌جا می‌گوییم آقا از انفاق که نهی نمی‌کند به انفاق کاری ندارد می‌گوید چرا بچه‌هایت را گرسنه نگاه داشتی؟ کسی این‌جور بگوید، بگوید نه به انفاق اشکال نمی‌کند می‌گوید چرا بچه‌هایت را گرسنه نگاه داشتی؟ چون دارد *أَتَتَفَقُّونَ أَمْوَالَكُمْ* و اولادک جائع؟ این اشکال به این است که چرا اولادت جائع است و نه نسبت به انفاق حرفی نمی‌زند یا نه می‌گوید این انفاق در حالی که آن‌ها گرسنه هستند این انفاق غلط است باید خرج آن‌ها می‌کردی. فهم عرفی از این جمله این است که این‌جا جای انفاق نبود این‌جا باید خرج آن‌ها می‌کردید. این‌جا می‌فرماید «*أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَ تَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ*» پس بنابراین اگر بخواهیم بگویم خود جمله به ما هی هی معنایش آن است که صاحب جواهر می‌فرماید آن است که شیخ بهائی می‌فرماید محل تأمل است که خودش این باشد بله اگر بخواهید بگویید که به قرائن این‌جور باید معنا بکنیم که صاحب جواهر ولو اول این‌جور معنا کرده بعد فرمود و کلّ ذلک، بخاطر اطلاقات، یعنی کأنّ خودش هم قبول دارد فی نفسه این جمله معنای آن نمی‌شود این باشد. این نیست. ما بخاطر اطلاقات دست از ظهور برمی‌داریم این‌جوری معنا می‌کنیم در خصوص این‌جا، اگر آن کار را کردیم که برمی‌گردیم به آن جواب اجمالی،

اگر نخواهیم از اطلاعات استفاده کنیم نخواهیم از قرائن خارجی استفاده کنیم این جواب محل اشکال واقع می‌شود. جواب دومی که از این آیهی شریفه هست، که محقق خوانساری قدس سره از عبارت ایشان استفاده می‌شود ...

س: ...

ج: نه، وزان جمله را داریم می‌گوییم به قرائن کار نداشته باشید آن که تلو سؤال واقع می‌شود همان است که دارد ملامت می‌شود نسبت به آن، آن که تلو سؤال واقع می‌شود نه این که آن در حالی که، ببینید آن جملهی بعدی جملهی حالیه است أَ تَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ، در حالی که این جور هستی آن جا هم أَ تُنْفِقُ، در حالی که اولاد این جور هستی آن که مورد سؤال واقع شده باید آن را پاسخ بدهی ...

س: ...

ج: بله، یعنی اول به خودت پرداز. حالا خودت را اصلاح کن، بعد برو به دیگران امر بکن. نه اول خودت را اصلاح کن، این جور دارد می‌گوید کَأَنَّ اول خودت را اصلاح کن بعد برو دیگر به دیگران امر بکن. آن که برداشت این آقایان همین است دیگر. می‌گوید آیه دارد این را می‌گوید، می‌گوید اول خودت را اصلاح کن عادل شو، بعد برو به دیگران پرداز، چرا خودت را فراموش می‌کنی می‌روی به این و آن می‌پردازی؟

س: ...

ج: درست است آن جا جمع نمی‌شود ببینید لازم نیست که از همه‌ی جهات مثل هم باشند موارد، نه می‌خواهیم ببینیم فهم عرفی از این سیاق‌ها چه هست؟ این سیاق‌ها آن که تلو استثناء واقع می‌شود آن را مورد سؤال قرار می‌دهند آن را انکار می‌فهمند از آن، نه آن چه که حالی است که آن مورد سؤال را می‌گوید چرا در این حالت؟ مقصود این است که این سیاق چنین برداشتی می‌شود حالا یک جاهایی با هم یک فرق‌هایی با هم البته می‌کند، یعنی در آن مثال، آن جور اصلاً نمی‌شود فهمید، اما این جا آنجوری هم با قرینه می‌شود فهمید این تفاوت را می‌کنند این دو تا، ولی مقصود از تشبیه این بود که از این سیاق بدواً چه چیزی به ذهن انسان می‌آید؟ جواب دومی که داده شده جواب تفصیلی این است که کجای این آیه مبارکه از آن درمی‌آید امر به معروف مشروط به این است که انسان عادل باشد و خودش را فراموش نکرده باشد. تا شما حتی با این آیه بخواهید آیات دیگر، روایات دیگری را که بدون اشتراط امر فرموده به امر به معروف و نهی از منکر تقیید بکنید. این آیه دلالت می‌کند بر این که انسان باید وقتی امر به معروف و نهی از منکر می‌خواهد بکند خودش هم عادل باشد. شرط واجب است مثل این که بفرماید أَ تُصَلُّونَ بلا وضوء؟ أَ تُصَلُّونَ و لا وضوء لکم؟ آیا این می‌فهمیم اشتراط وجوب نماز به وضوء؟ که اگر وضوء نداشته باشد اصلاً نماز واجب نیست؟ یا از این می‌فهمیم که نه تماز با وضوء لازم است؟ این لسان، لسانی نیست که اشتراط وجوب از آن دریاید، بلکه اگر دلالت داشته باشد اشتراط واجب است نه اشتراط وجوب، فلذا محقق خوانساری قدس سره فرموده است که، ایشان این اشکال را در تمام این ادله که یکی از آن‌ها همین آیهی شریف است ایشان می‌فرماید مفاد این‌ها اشتراط واجب است نه اشتراط وجوب باشد بله ادله می‌گوید بر شما واجب است مطلقاً، چه عادل باشید و چه عادل نباشید چه آن کار را خودتان انجام می‌دهید و چه انجام نمی‌دهید در مورد معروف‌ها، و در مورد منکرها هم چه تارک باشید و چه تارک نباشید. من از شما می‌خواهم که امر به معروف و نهی از منکر بکنید اما چه امر

به معروف و نهی از منکری؟ امر به معروف و نهی از منکری که خودتان را فراموش نکرده باشید. من این را از شما می‌خواهم پس شرط واجب است یعنی برو عادل شو امر به معروف بکن، امثال امر من را بکن، مثل این که آن‌جا می‌گوید برو وضوء بگیر نماز را بخوان، صلّ، کتبَ علیکم الصلاة، این نمی‌گوید که اگر وضوء داری نماز بخوان، می‌گوید من ولو وضوء نداشته باشی از تو نماز با وضوء می‌خواهم این‌جا هم امر به معروف و نهی از منکری که همراه با عدم نسیان انفس باشد می‌خواهم پس بنابراین اشتراط وجوب از این آیهی شریف استفاده نمی‌شود. إثمًا الکلام در این است که بعداً باید صحبت آن را بکنیم که در مقام بعد که آیا می‌شود که ملتزم به شرط واجب هم باشیم یا نه؟

س: ...

ج: چرا برداشت می‌شود.

س: ...

ج: نه می‌گوید وقتی که امر به معروف می‌کنید خودتان را فراموش نکنید امر به معروفی که خودش را فراموش کرده نباشید ناهی از منکری که خودش را فراموش کرده نباشید. معنای آن این نیست که وجوب امر به معروفی که من جعل کردم مشروط به این است می‌گوید این نباشید مثل این که می‌گوید آقا نماز خوان بی‌وضوء نباشید نماز خوان پشت به قبله کن نباشید نماز خوانی که رکوع و سجودتان را درست انجام نمی‌دهید نباشید این‌ها معنایش این نیست که وجوب مشروط به این امور است معنای آن این است که این امور را درست انجام بدهید. این‌جا هم معنای آن همین است آن امر به معروفی که من گفتم نهی از منکری که من گفتم امر به معروفی انجام بدهید که همراه با فراموشی نفس نباشد.

س: ...

ج: از این که آیا، هیئت را وجوب را مقید کرده معلّق کرده مشروط کرده؟ این لسان وجوب و این‌ها را معلّق نکرده که بگوید آن روایاتی که گفته مَرُوا بِالْمَعْرُوفِ آن را مقید کرده باشد که مَرُوا بِالْمَعْرُوفِ إِن کنتم عادلین، نه، این را مقید نمی‌کند این لسان، این لسان دارد می‌گوید چه هست؟ این لسان دارد می‌گوید امر به معروف که می‌خواهی بکنی خودت هم حواست باشد ناسی نفست نباشی، پس بنابراین فوق آن این است که دلالت می‌کند بر این که شرط واجب است نه شرط وجوب است پس اگر این آیه دلالت داشته باشد قطعاً شرط وجوب را دلالت نمی‌کند لسان آن تعلیق وجوب نیست. اگر بخواهد دلالت داشته باشد دلالت این است که این شرط واجب است. حالا بعد باید در مقام ثانی، البته بحث کنیم که آیا این شرط واجب هم قابل التزام است می‌شود یا نه؟ ولی این جواب به این مقدار که فعلاً استدلال به این آیه و رای اشتراط وجوب تمام نیست این اشکال و این جواب محقق خوانساری قابل قبول است.

س: ...

ج: پس از آن استفاده، حالا اگر آن‌جا هم بگوییم آن‌جوری باشد پس شرط وجوب از آن استفاده نمی‌شود فلذا می‌گوییم این اگر بخواهد دلالت، این حتماً این‌جور نیست که آن شرط از آن استفاده بشود. حالا شما می‌گویید که مردد است بین شرط وجوب و واجب، شما بگویید مردد است. که این را ممکن است که در مقام ثانی که می‌خواهیم بحث کنیم به این قابل التزام است آن‌جا بگوییم فعلاً این‌جا در این حد قابل قبول است این

فرمایش محقق خوانساری قدس سره.

س: ...

ج: بله، در این حد که ایشان می‌گویند این جور نیست که ظهور در شرط وجوب داشته باشد این نیست، حالا چه هست؟ یا استظهار می‌کنیم شرط واجب است یا مردد است. پس بنابراین این که حتماً از این شرط وجوب دریاورید این استدلال تمام نیست.

س: ...

ج: اگر مردد شد حالا بعداً باید حساب بکنیم در مقام ثانی، مردد که شد آیا بر این تردید باقی می‌مانیم آن وقت می‌شود علم اجمالی، که این یا شرط واجب است یا شرط وجوب است. حالا این جور جاهایی که مقتضای علم اجمالی است چه می‌شود؟ که مرددیم که یک چیزی شرط واجب است یا شرط وجوب است؟ علم اجمالی داریم احدهما هست این وظیفه چه می‌شود در آن‌جا؟ این برای مقام بعدی است. این‌جا ما می‌خواهیم بگوییم ما به این آیه نمی‌توانیم استدلال بر وجوب بکنیم و تقیید بکنیم. این آیه‌ی اولی که به آن استدلال شده بود و أمّا الآية الثانية و الثالثة و الرابعة ان شاء الله برای بعد.

و صلی الله علی سیدنا محمد و آل محمد.